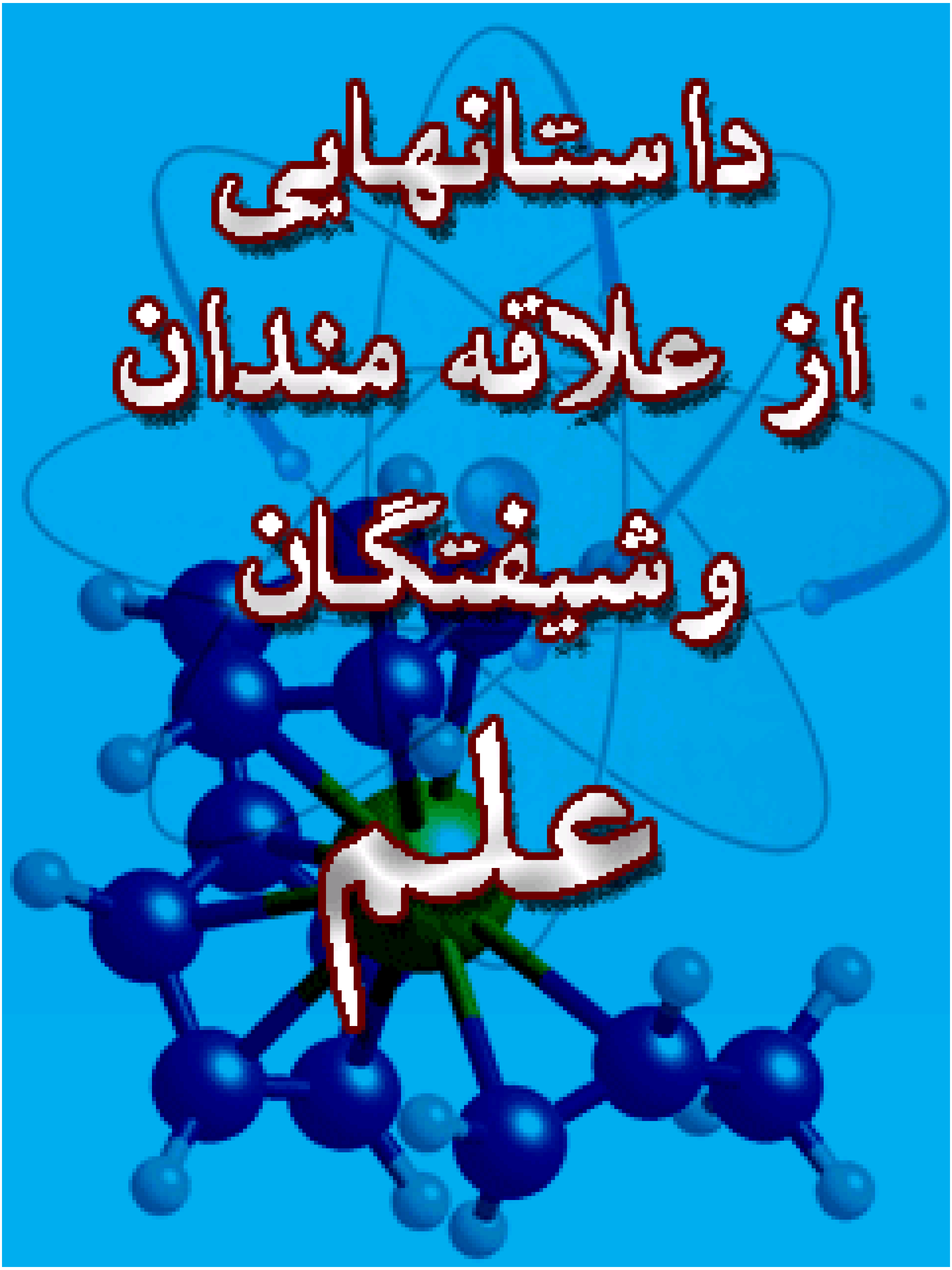

داستانهایی
از علاقه مندان
وشیفتگان
علم

بسم الله الرحمن الرحیم

داستان هایی از علاقه مندان و شیفتگان علم

نویسنده:

علی میرخلف زاده

ناشر چاپی:

نشر محمد و آل محمد (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

داستانهایی از علاقه مندان و شیفتگان علم

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرخلف زاده علی ۱۳۴۳ - عنوان و نام پدیدآور : داستانهایی از علاقه مندان و شیفتگان علم/ علی میر خلف زاده. مشخصات نشر : قم: انتشارات محمد و آل محمد (ص ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری : ۱۰۳ ص. شابک : ۱۲۰۰۰ ریال : چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۱۴۴۹-۰۱۴۴۹-۳-۰ : یادداشت : چاپ دوم: ۵۸۳۱. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع : مجتهدان و علما - - داستان موضوع : داستان های اخلاقی رده بندی کنگره : ۵/۹۴۲PB /م ۹د۵۲ رده بندی دیویی : ۸۶/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۶۴۸۰۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلاه والسلام علی سیدنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه وآله المعصومین سیما ناموس الدهر وولی الامر روحی وارواح العالمین له الفداء.

هر که در باره علم و ادب رنج برد بدیها و زشتیهایش کم و ناچیز گردد.

هر که در کوچکی بپرسد در بزرگی پاسخگو خواهد بود.

هر که شیفته و دلباخته کمال و ادب باشد خود را وزین و سنگین ساخته است .

هر که گفتگو و مباحثه علمی را ادامه دهد آنچه را که دانسته فراموش نکند و آنچه را نمی داند بیاموزد و استفاده کند.

هر که در آنچه آموخته است زیاد فکر کند علمش را استوار سازد و آنچه را که نیاموخته است بیاموزد.

کسب دانش کنید تا شما را به زندگی جاوید کشاند.

دانش طلب کنید که به آن معروف می گردید و به آن عمل کنید تا از اهل آن باشید.

آگاه باش آنکه نادان است نباید از آموختن و یادگرفتن شرم کند زیرا که بهای هر مردی به آن است که بداند.(۱)

واقعاً توفیق است که انسان از دقایق وفرصتهایش استفاده کند وخود را در

دریای علم بی پایان غرق کند.

کوتاه سخن این کتاب مجموعه داستانهایی در ارتباط با اشخاصی می باشد که علاقه وافری به علم داشته اند وفرصتها را غنیمت شمرده ودقایق امورشان را در فراگیری علم قرار داده اند انشاء الله خوانندگان محترم این کتاب را بخوانند واز این افراد عبرت بگیرند، و آنها را الگو قرار دهند، این مجموعه را به ساحت مقدس قطب عالم امکان حضرت صاحب الزمان هدیه می نماید وثوابش بروح پاک شهدا وعلماء ومتدینین وبرادر شهیدم آشیخ احمد میرخلف زاده عاید وواصل گردد.قم مقدسه

علی میرخلف زاده

شدّت علاقه به علم

اشاره

نوشته اند: مرحوم (خواجه نصیرالدین طوسی) آنچنان به تحصیل علوم عقلی و دینی علاقه داشت که شبها کمتر به خواب میرفت و کتب متنوّع وگوناگون در نزد خود می گذاشت و اگر از یکی خسته می شد به دیگری می پرداخت و برای آنکه کسالت را از خود دورسازد، همیشه شبها نزد خود آب داشت و با آن رفع کسالت وخواب می کرد. و در این شبها و در این مواقع بود که به کشف معضلات و مشکلات علمی نائل می آمد و از شدّت فرح و انبساطی که در آن حالت وی را رخ می داد فریاد میزد: (این ابناء الملوک من هذه اللّذه) کجایند فرزندان پادشاهان که ببینند چه لذتی در این علم هست وشاید خواجه نصیر در دو بیت شعر مشهور خود اشاره به همین دوران شیرین زندگانی خود نموده که در خصوص اعتزال از لذائذ زندگی وبی اعتنائی به وجود وعدم آن و تمرکز افکار در یک نقطه و هدف عالی و یعنی مطالعه و درس ، می فرماید:

لذّات

دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیّر آن هیچ ترس نیست

روز تنعّم و شب عیش و طرب مرا

غیر از شب مطالعه و روز درس نیست (۲).

(سید حسین بروجردی) در (نخبه المقال) تاریخ ولادت ومدّت عمر خواجه را بحساب ابجد در ضمن شعری چنین گفته است .

ثمّ نصیرُالدّین جدّهُ الحسنْ

العالمُ النّحْریرُ قُدْوَهُ الزَّمنْ

میلادهُ (یا حِرز مَنْ لا حِرزَ له)

وبعدُ (داع) قد اَجابَ سائلَه

جمله یاحرز من لاحرز له بحساب ابجد می شود ۵۹۷ که حاکی از تاریخ تولد اوست و کلمه (داع) بحساب ابجد میشود ۷۵ سال که مدّت عمر اوست .

دنبال علم

در زمان (داوود پاشا) که باعث اضطراب خاطر و نگرانی علماء شد عدّه ای به کاظمین مهاجرت کردند. سرانجام در این غائله عراق ، شیخ (مرتضی انصاری) به زادگاه خود مراجعت فرمود و دو سال تمام مشغول درس و بحث شد و دو مرتبه عازم کربلا گردید.

آنگاه راهی نجف شد و در آنجا گمشده خود را پیدا کرد، یعنی : مرحوم (آیه اللّه کاشف الغطاء). یک سال تمام در این بحر موّاج غوطه خورد وباز به زادگاهش برگشت که دیگر مجتهد نابغه و استاد زبردستی شده بود. این دفعه شیخ تصمیم می گیرد که از حوزه های علمیّه ایران دیدن کند واز علوم آنها استفاده کند و به زیارت (ثامن الا ئمّه ۷) شرفیاب شود، ولی ما در شیخ راضی نمی شود و دیگر پس از شش سال مفارقت ، به جدائی فرزندش طاقت ندارد و شیخ هم اصرار زیاد می کند ولی نمی تواند مادر را راضی کند عاقبت قرار شد به استخاره عمل کند.

شیخ قرآن

را برداشت و استخاره کرد قرآن را باز کرد این آیه را دید: (لا تَخافی وَلا تَحْزَنی اِنّا رادُّوُهُ اِلَیْکِ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ).

مادر از این بشارت خداوند خوشحال شد، عاقبت برای مسافرت فرزند راضی شد.

شیخ به همراه برادرش شیخ منصور عازم سفر شدند ولی قبل از سفر، شیخ منصور هم با قرآن تفّالی نمود این آیه آمد: (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخیکَ). اولین مقصد، شهر بروجرد بود که در یکی از حجره های مدرسه که معمولاً مسافرین از طلاّب وارد می شوند وارد شدند و روز استراحت نمودند.

روز بعد در مَدْرَس مدرسه ، فقیه عالی قدر حضرت (آیه اللّ ه شیخ اسد اللّه بروجردی) زعیم حوزه علمیّه بروجرد وارد جلسه درس شدند، شیخ اسداللّه پس از درس با این دو نفر طلبه غریب مصافحه و احوال پرسی نمودند، پس از ساعتی از شیخ تقاضای ماندن در بروجرد نمود که در ضمن مُدَرِّس فرزندانش هم باشد.

شیخ انصاری نگاهی به برادرش کرد و گفت : برادر درسهایت را که در بین راه خواندیم ونوشته ای بیاور و به نظر مبارک آقا هم برسان .

نوشته ها حاضر شد شیخ اسد اللّه یاداشتها را مطالعه نمود هنوز چند صفحه ای ندیده بود که گوئی او را برق گرفت یادداشتها از دست او افتاد و به حالت تعظیم در برابر شیخ ایستاد و از گفته قبلی خود پشیمان شد و شروع به معذرت خواهی کرد و آن دو بزرگوار را به خانه اش دعوت کرد و پذیرائی نمود.(۳)

این چنین شیفته علم بودند

شب زفاف مرحوم (سیّد محمد باقر اصفهانی) بود، زنها وارد اطاق عروس و داماد شدند.

مرحوم سیّد فوراً از اطاق خارج شد و

به اطاق دیگری رفتند، دید برای مطالعه موقع مناسبی است فرصت را غنیمت شمرده بدون تاءمّل مشغول مطالعه شد.

اواخر شب زنها از اطاق عروس خارج گردیدند و به سوی خانه های خود رفتند و عروس بیچاره ، تنها ماند، و هر چه منتظر ماند که سیّد بیاید، نیامد، تا یک وقت متوجّه شد که صبح شده .

یعنی : جاذبه علم این مرد را طوری به خود کشید که شب زفاف و عروسیش را فراموش کرد.

(این حسّ علاقه به علم کم و بیش در همه کسی هست البتّه مثل همه حسّهای دیگر شدّت و ضعف دارد)(۴).

سی سال سفر در جستجوی علم

(شیخ بهائی) گذشته از سفر هائی که در زمان حیات پدر خود به اتفاق وی کرده ، یعنی : سفر از بعلبک به جبل عامل در زمان شیر خوارگی و سفر حج در جوانی ، پس از مرگ پدر نیز سفر هائی کرده است که عمده آنها عبارتند از سفر حج که برای دوّمین بار انجام داد و سفر عراق و شام و مصر و دمشق و حلب و آسیای صغیر و بیت المقدّس ، ونیز پس از انتصاب به مقام (شیخ الاسلامی اصفهان) مسافرتهائی نیز باتفاق شاه عباس نمود که مشهورترین آنها سفری است که پیاده از اصفهان به مشهد رفت .

صاحب تاریخ (عالم آرای عباسی) می گوید که وی پس از فوت (سید علی منشار) (پدر زن شیخ بهائی) منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدّی امور شرعی اصفهان یافت .

مدّتی بود شوق کعبه و بازگشت به زنگی ساده بر او غلبه کرد و با درویشان سفر کرد و مدّتی در عراق و

شام و مصر و بیت المقدّس می گشت و در سفر به خدمت دانشمندان می رسید.

سپس می گوید: در زمانی که در عالم ظاهر و باطن سرآمد روزگار بود از مصر می آمد و جامه جهان گردان به تن داشت و خویشتن را پنهان می کرد و فروتنی می نمود، از او خواستم که چیزی از وی آموزم ، گفت :

به شرط آنکه نهفته بماند و هندسه و هیئت را بر او خواندم و سپس به شام و از آنجا به ایران رفت و چون به دمشق رسید در محلّه (خراب) در سرای یکی از بازرگانان بزرگ فرود آمد و (حافظ حسین کربلائی قزوینی) ساکن دمشق مؤ لف روضات نزد او رفت و شعر خود را بروی خواند.

شیخ میل دیدار (حسین بورینی) را داشت و آن بازرگان وی را به خانه خود خواند عدّه زیادی از دانشمندان شهر را در آن مهمانی دعوت کرد و شیخ بهائی در آن مجلس لباس جهانگردان پوشیده بود و بر بالای مجلس نشسته و همه او را گرامی می داشتند و به او احترام می گذاشتند و بورینی که وی را نمی شناخت از او به شگفت آمد و چون پی به دانش او برد بزرگش داشت و شیخ بهائی از او خواست که آمدنش را پنهان دارد و از آنجا به حلب رفت .

(صاحب سلافه العصر) گوید: که سی سال سیاحت کرد و به دیدار دانشمندان بسیار رسید و سپس به ایران بازگشت و به تاءلیف کتب پرداخت و آوازه اش در جهان پیچید و علماء از هردیار نزد وی آمدند.

خود شیخ بهائی در کتاب

کشکول در مورد سفرهای خود اشاراتی کرده : در قحطی سال ۹۸۸ هجری قمری در شهر تبریز و دیگر بار در ماه صفر سال ۹۹۳ هجری قمری در تبریز بوده و در ماه ذی القعده سال ۱۰۰۷ هجری قمری در شهر مشهد و در ماه محرّم سال ۱۰۰۸ هجری قمری در حال بازگشت از سفر مشهد بوده است و چندی در کاشان و نیز مدتی را در هرات گذرانیده و در اشعار خود از اوضاع هرات توصیف کرده .(۵)

آقا جمال خوانساری وتحصیل علم

سالی (ملا محسن فیض) در سفر زیارت (بیت اللّه الحرام) در شهر اصفهان بر آقا (سید حسین خوانساری) وارد شد.

آقا جمال فرزند آقا حسین در مجلس بود، ملا محسن مساءله ای از آقا جمال سؤ ال کرد، آقا جمال نتوانست درست جواب بدهد.

ملا محسن دست بر دست زده و گفت : حیف که درِ خانه آقا سید حسین بسته شد.

آقا جمال که تا آن وقت اوقات خود را به بطالت و تفریح ضایع می کرد، وقتی که این حرف را از ملا محسن شنید متاءثّر شد از آن روز با جدّیت و کوشش شبانه روزی مشغول خواندن درس شد تا آنکه پس از یک سال ملامحسن از مکه مراجعت کرد و در اصفهان وارد منزل آقا سید حسین شد.

باز با آقا جمال مشغول صحبت شد، دید آقا جمال بسیار صاحب فضیلت و علم شده و مسائل را خوب جواب می دهد.

گفت : این آقا جمال آن آقا جمال نیست که من پارسال دیدم . بالاخره آقا جمال خوانساری در تلاش و کوشش برای تحصیل علم و در مطالعه به حدّی رسیده بود

که شبی برای او شام آوردند در موقعی که آقا مشغول مطالعه بود سفره را در کنار او گذارده و رفتند آقا هیچ ملتفت غذا نشد، تا آنکه یکدفعه شنید که اذان صبح می گویند، آقا سر برداشت دید شام حاضر است گفت : چرا دیرآوردید، گفتند: ما آن را در اول شب آوردیم و شما ملتفت نشده اید.(۶)

شهید اول

شهید اول در ایام تحصیل جامی از مس داشت که شبها در کنار آتش می نهاد و داغ بود، چون شهید را خواب می گرفت آن جام را بالای سر خود می نهاد به نحوی که سرش احساس درد و ناراحتی می کرد.

پس خواب از سرش می رفت آن وقت مشغول مطالعه می شد.

آخر الامر به نحوی شده بود که سرش صاف شده بود و دیگر مو بر نیاورد.

گفتنی است که آن عالم ربّانی کتاب (لمعه دمشقیه) را در حبس در مدّت هفت روز تاءلیف نمود(۷)

شیخ محمد حسین بن شیخ هاشم العاملی

در کیفیت اشتغال به تحصل علم شیخ محمد حسین بن هاشم العاملی داماد صاحب جواهر که مرجعیّت دینی به او رسید آورده اند:

پدرش مردی فقیر حال بود که در کاظمین دکّانی داشت .

بعد از آنکه شیخ محمد حسین قرائت قرآن را فرا گرفت او را نزد خود آورد تا در اداره دکّان و کسب معاش به او کمک کند.

ولی محمد حسین به طلب علم متمایل شد و از یکی از اهل علم راه تحصیل علم را پرسید و او گفت : اوّل باید (اجرومیّه) را (که کتابی در علم نحو بوده) حفظ کند و او از آن مرد عالم خواست که آن

کتاب را برایش بنویسد و او نوشت و محمد حسین در دکّان پدر به خواندن آن مشغول شد تا اینکه پدرش متوجّه شد و خشمگین گردیده او را بزد که خواندن این کتاب تو را از کسب و کار باز می دارد.

بعد از آن دور از چشم پدر آن را خواند و تمام کرد. سپس از همان اهل علم پرسید حالا چکار کنم ؟

او گفت : به نجف برو. چهار پائی کرایه کرد و بدون آنکه بیش از مقدار کرایه پولی داشته باشد راهی نجف شد و بین راه از زوائد خوراک هم سفران ، خود را سیر می کرد. چون به نجف رسید وارد صحن شریف شد و در آنجا نشست تا شب شد و همه مردم از صحن خارج گشتند. دربانان آمدند بیرونش کنند، شرح حال خود را گفت و آنها به او حجره ای دادند و برایش غذا آوردند و در آنجا اقامت کرد و با طلّاب آشنا شد و نزد آنان درس خواند و در آن حجره بود و با استفاده از نور چراغ مستراح ها مطالعه می کرد تا اینکه فضلش ظاهر گردید و آوازه اش بلند شد و به مرجعیّت رسید واموال به سویش فرستاده می شد و او همه را به طلّاب علم ونیازمندان می رساند و خود لباس زبر و خشن می پوشید و طعام ناگوار می خورد.

و بعد از مرگش هیچ مالی به ارث نگذاشت . هیچ مانعی از موانع معمولی او را از درس باز نمی داشت و موجب تعطیل درس او نمی شد بطوری که حتّی در روز وفات شیخ انصاری درس خود

را تعطیل نکرد و در جواب پرسندگان گفت :

درس می دهیم و ثواب آن را برای شیخ قرار می دهیم . عیادت بیماران ، تشییع جنازه ها، دیدار واردین و بدرقه مسافرین از او فوت و ترک نمی شد و اهل نجف می گفتند: قبل از آنکه خانواده کسی از بیماری او خبردار شود، شیخ محمد حسین از بیماری او خبردار است !(۸)

شهید ثانی ، زین الدین ابن اسماعیل جزائری

امر آن جناب در علم و فضل و زهد و عبادت و تحقیق و تبحّر و جلالت قدر و کرامت بلکه در جمیع کمالات و فضائل اشهر از آنست که ذکر گردد.

صاحب روضات الجنات در وصف آن جناب گفته : نزدیک است که در تخلّق به اخلاق تالی تلو معصوم علیهم السلام بوده باشد.

آن بزرگوار در بعلبک اقامت نمود و در مذاهب خمسه درس می فرمود، وصیت علمش مشهور گردید و مرجع انام و مفتی هر فرقه گردید و بعد از ۵ سال به جبع برگشت و در بلد خویش به تدریس و تصنیف مشغول گردید و نخستین مصنّفات آن جناب روض وآخرش روضه است که در مدت شش ماه و شش روز تاءلیف فرموده واز عجیب امر آن بزرگوار آن بود که قلم را که به دوات میزد یکدفعه با آن بیست تا سی سطر می نوشت آن وقت دیگر باره به مرکب می زد.

دو هزار عدد کتاب از آن جناب باقی ماند که دویست جلد از آنها به خط خودش بود.

شبها که داخل می شد حماری برمی داشت و بیرون می رفت و برای تاءمین مخارج عیال خویش هیزم نقل می کرد و نماز صبح را در مسجد می

گذاشت و مشغول به تدریس و بحث می گردید مانند دریایی بی پایان بود و غالب اوقات خائف و ترسان واز منافقان و دشمنان پنهان بود.

در سنه ۹۶۵ دو نفر نزد شیخ به مرافعه آمدند شیخ به نفع یکی حکم فرمود، آن شخص محکوم علیه بر شیخ غضب کرد و نزد قاضی صیدا رفت و از شیخ سعایت کرد.

قاضی کسی را به طلب شیخ فرستاد، بعضی از اهل بلد گفتند که مدتی است شیخ مسافرت کرده است و شیخ در آن وقت از مردم کناره گرفته و مشغول تاءلیف شرح لمعه بود. پس به خاطر شیخ گذشت که به حج مشرف شود. پس در محمل روپوش دار که کسی او را نبیند و شناخته نشود به قصد حج حرکت کرد.

قاضی صیدا به سلطان نوشت که در بلاد شام مردی پیدا شده از اهل بدعت و خارج از مذاهب اربعه سنت ، سلطان ، سلیمان رستم پاشا را به طلب شیخ فرستاد و گفت : او را زنده می آوری تا با علمای اینجا مباحثه کند و علما بر مذهب او مطلع شوند تا آنچه مذهب ما اقتضا دارد بدان نحو با او عمل کنیم پس آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفتند: او به مکه رفته است ، پس در طلب او روان شد و در اثنای راه مکه به او رسید.

آن جناب فرمود: با من باش تا من حج بجای آورم از آن پس هر چه می خواهی بکن . آن شخص راضی شد، پس چون از حج فراغت یافت او را به روم (ترکیه فعلی) برد.

در روم شخصی به آن

ماءمور گفت که این چه کسی است که با توست . گفت : او مردی است از علماء شیعه امامیه که می خواهم او را به نزد سلطان ببرم . آن شخص گفت : تو در اثناء راه نسبت به او تقصیر خدمت کرده ای و آزارش نموده ای بترس از این که او به پادشاه از تو شکایت کند و یارانی هم در آنجا دارد آنها هم به او کمک می نمایند، پس باعث هلاک تو خواهد شد، پس بهتر آن است که سرش را جدا کنی و به نزد سلطان ببری ، آن ماءمور ملعون در کنار دریا آن جناب را شهید کرد.

جماعتی از ترکمانان در آنجا بودند در آن شب دیدند که نورها از آسمان به آن مکان نزول می نماید و بالا می رود پس ترکمانها آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند وقبه ای بر روی آن بنا کردند.

پس چون قاتل آن سر مبارک را به نزد سلطان رسانید سلطان از کشتن او ناراحت شد، گفت : من امر کرده بودم تو را که او را زنده بیاوری چرا او را کشتی ؟

سید عبدالرحیم عباسی که با شیخ دوستی داشت سعی در قتل آن ملعون نمود پس سلطان او را کشت .(۹)

شیخ بهایی علیه الرحمه نقل کرده که خبر داد مرا پدرم که روزی وارد شدم بر شیخ خود شهید ثانی و او را متفکر دیدم . سبب تفکر پرسیدم : فرمود: ای برادر گمان می کنم که من دومین شهید باشم زیرا که شب گذشته در خواب دیدم که سید مرتضی عَلَم الهدی عده ای از علمای

امـامیه را مهمـان نموده چون من وارد شـدم سـید به من فرمود: ای فلان بنشـین پهلوی شـهید اوّل ، پس من در کنار شـهید اول نشستم .

این خواب دلالت دارد که من شهید بعد از شهید اوّل خواهم بود.

کرامات زیاد و ارزنده ای از آن بزرگوار سر زده که مقام را گنجایش درج آنها نیست .

در روضـات الجنـات نوشـته که آن بزرگوار در سـفرش از دمشق به صـمر، به منزله رمله که در آن جا مسـجدی بود که در آن قبور بعضـی از انبیاء بود رسـید پس به قصد زیارت تشـریف برد چون شب بود و در مسـجد قفل بود، شـیخ دست خود را بقفل گذاشت و کشید، قفل باز شد.

پس وارد شـد و مشـغول دعـا و نمـاز گشت آن چنـانکه قافله حرکت کرد و رفت و شـیخ همچنان آن مکان مقـدس را غنیمت شمرده به عبادت پروردگار عالم مشغول بود.

پس از مدّتی بلند شده به شهر آمد متوجه شد که قافله رفته واو جای مانده است ، پس متحیر و سرگردان مانده بود که چه کار کنـد ناچار شـروع کرد به راه رفتن ، با آنکه قـدرت راه رفتن هم نـداشت مقداری که راه رفت سـخت خسـته شد، پس در این هنگامی که زیاد ناراحت بود. ناگهان دیـد مردی که سوار بر استری بود از راه رسـید به شـیخ گفت : بیا با من سوار شو، شـیخ سوار شد او مثل برق حرکت کرد، چندان نکشـید که به قافله رسـید شـیخ را پیاده کرد و گفت : برو به همراهانت برس . شـیخ می گوید: من هر چه نگاه کردم که دوباره او را

ببینم ممکنم نشد.(۱۰)

خواجه عبداللّه انصاری

از خواجه عبـداللّه انصاری نقل است که او گفته است : آنچه من کشـیده ام در طلب حـدیث مصـطفی ۹ هرگز احدی نکشیده است .

یک منزل از نیشابور تا ذرباد باران می آمد در حال رکوع راه می رفتم و جزوه های حدیث را در زیر شکم نهاده بودم .

وگفته است که شب در پای چراغ حدیث می نوشـتم و فراغت نان خوردن نداشـتم مادرم نان ، پاره و لقمه می کرد و در دهان من می نهاد.(۱۱)

محمد جواد بلاغی

اواسط قرن چهاردهم هجری که دشـمنان قسم خورده اسلام برای متزلزل نمودن ارکان دین اسلام با تمام وسائل اعم از کتاب ، جزوه و نشریه به زبانهای مختلف : عربی ، فارسی ، انگلیسی و... هجوم آورده بودند.

(مرحوم آیت اللّه علامـه حـاج شـیخ محمـد جواد بلاـغی) تنهـا به نوشـتن به زبـان مادری (عربی) را کافی ندانسـته و با همتی خسـتگی ناپـذیر، عزم جزم نمـوده و به آمـوختن زبانهـای بیگـانه پرداخت و در انـدک مـدتی ، فارسـی ، انگلیسـی و عـبری را آموخت و گویا بعضی از آثار گرانسنگ خود را نیز بدین زبانها ترجمه کرده و منتشر نمود.

تاکنون معلوم نشده است که بلاغی تلاشگر زبان انگلیسی را از کجا و از که آموخته است ، اما در مورد آموزش عبری ، استاد محمـد رضا حکیمی گویـد: در آن روزگار گروهی یهودی در شـهرهای عراق زنـدگی می کردند که مقداری جنس پارچه و امثال آن بر دوش داشـتند و در کوچه و بازار می گشتند و می فروختند بلاغی از این فرصت استفاده نموده و درباره مفردات و جمله بندی زبان عبری از آنان چیزهائی می

پرسید، گاه مجبور می شد همه اجناس یک یهودی را بخرد تا از او درباره واژه یا ترکیبی سخنی بشنود (زیرا یهودیان در آموزش زبانشان به دیگران بسیار بخیلند) گاه شیرینی و شکلات می خرید تا بچه ای یهودی را دیده و با دادن آنها به او چیزی بیاموزد.(۱۲)

و یا نزد یکی از یهودیان در نهان به آموختن زبان عبری پرداخت و در این راه چنان کوشید که یکی از دانشمندان زبان عبری شناخته شده بود و یهودیان و ترسایان گفتارش را در ترجمه از زبان عبری عجیب دانسته و او را استاد مسلم می خواندند. (۱۳)

او برای رد وایراد مذاهب باطل با صبر و پشتکار فراوان ابتدا کتب و نوشته های آنان را ساعتها و سالها مطالعه نموده وبا همتی فتورناپذیر، از عقایدشان آگاهی کسب کرده و با استفاده از معلوماتش تمام سخنان آنها را رد کرده و پوچی و سست بودن دلیلشان را هویدا می نمود.

گویند: همواره کتابها در برابرش باز بود و قلم لابلای انگشتانش و کاغذ در کنارش یا می خواند یا می نوشت ، از فرصتها استفاده می کرد، از کوشش باز نمی ماند از مطالعه و نوشتن خسته نمی شد و این سبب دانش و بینش عمیق وی در فقه ، اصول ، کلام ، تفسیر فلسفه ، درایه ، حدیث ، نجوم ، تاریخ ، شعر، رجال و دیگر علوم گردید.(۱۴)

زکریای رازی در راه تحصیل علم

زکریای رازی خود گوید که : در اوایل علاقه به زرگری و سپس به علم کیمیا داشته و در همین راه به واسطه نزدیکی به آتش و بوهای تند چشمهای او در معرض عوارض و آفات قرار

گرفت و او به معالجه و مداوا و سپس به طب کشیده شد.

می گویند: او برای آنکه درد چشم خود را درمان کند نزد کحال (چشم پزشک) رفت . کحال برای درمان او پانصد دینار از او درخواست کردو او ناچار شد که بپردازد، سپس با خود گفت : (کیمیای واقعی علم طب است نه آن که تو بدان مشغولی و پس از آن از علم کیمیا دوری جستو به علم طلب پرداخت .(۱۵)

کوشش امیر کبیر در تحصیل علم

گویند که : امیر کبیر در کودکی (هنگامی که) ناهار اولاد قائم مقام (فراهانی) را می آورد، در حجره معلمشان ایستاده برای بردن ظروف ، آنچه معلم به آنها می آموخت او هم فرا می گرفت ، تا روزی قائم مقام به آزمایش پسرانش آمده بود هر چه از آنها پرسید ندانستند و امیر جواب داد. قائم مقام از وی پرسید: تقی ، تو کجا درس خوانده ای ؟ عرض نمود: روزها که غذای آقازاده ها را می آوردم ، ایستاده گوش می کردم . قائم مقام انعامی به او داد. نگرفت و گریه کرد. بدو گفت : چرا گریه می کنی چه می خواهی ؟ عرض کرد: به معلم امر بفرمائید درسی را که به آقازاده ها می دهد به من هم بیاموزد قائم مقام دلش به حال او سوخت به معلم فرمود تا به او نیز بیاموزد.

نامه ای که سالها بعد قائم مقام به برادرزاده اش میرزا اسحاق نوشت حد مراقبت او را در تعلیم کربلایی تقی آن روز و امیرکبیر سالهای بعد می رساند، در حقیقت کربلایی تقی (امیر کبیر) را (مثال کامل شاگردی درسخوان

) آورده ، به پسران خود و برادرزاده اش سرکوفت می زد. بخشی از این نامه چنین است :

دیروز از کربلایی تقی کاغذی رسید موجب حیرت حاضران گردید همه تحسین کردند و آفرین گفتند. الحق (یکاد زیتها یضی ء) در حق قوه مدرکه اش صادق است یکی از آن میان سر بیرون آورده تحسینات او را به شاءن شما وارد کرد که در واقع ریشخندی به من بود گفت :

درخت گردکان با این درشتی

درخت خربزه اللّه اکبر

نوکر این طور چیز بنویسد آقا جای خود دارد...

باری حقیقتاً من به کربلایی قربان (پدر امیر کبیر) حسد بردم و بر پسرش می ترسم ... خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد. و قوانین بزرگ به روزگار می گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد.

میرزا تقی خان در حدود سال ۱۲۲۲ ه، ق در (هزاوه فراهان) متولد شد. پدرش کربلایی محمد قربان آشپز میرزا عیسی قائم مقام اول بود و پس از او همین شغل را دردستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی داشت .(۱۶)

میرزا جهانگیر خان

یکی از علمای بزرگ اسلام مرحوم میرزا جهانگیر خان قشقائی است . مرحوم (محدث قمی) در (فوائد الرضویه) او را چنین معرفی می کند: (عالم جلیل و فاضل نبیل بزرگی در معقول و منقول و عرفان به کمال اتفاق نژادش از (کیخا زادگان) و (هاقان) و به چهل سالگی برای پرداخت شغلی از ایل خود به شهر اصفهان آمد.

هوای مدرسه (صدر) و عزت علم را قدر دانسته ترک شغل مرجوع را نموده و تعلم حکمت و فقه و ریاضت را پیشه گرفته وبه تجرد و تحفظ مراتب خود ساعی شده

و در علم و عمل به جایی رسیده که از اقطار بلاد به حوزه درسش آمدند و قریب هشتاد سال عمر نمود.

هیچ گاه کلاه پوست را به عمامه تبدیل نکرد مگر در امامت جماعت که شال بر سر می پیچید و این احقر در سنه ۱۳۱۹ ه، که از حج بیت اللّه الحرام مراجعت کردم به اصفهان رسیدم ، چنان به خاطرم می رسد که به آن مدرسه رفتم آن مرحوم را دیدم که با کلاه پوست در یکی از حجرات نشسته و فضلاء بر دور او احاطه کرده اند و مشغول تدریس است در سنه ۱۳۲۸ ه رحلت فرمودند(۱۷).

مؤ لف گوید: شغل اولی آن مرحوم (تارزنی) بوده آمده بود در اصفهان تارش را اصلاح کند چون عبورش به مدرسه (صدر) افتاد شوق تحصیل علم او را وادار کرد شغلش را ترک و به تحصیل علم موفق گردد و استاد فلسفه آیت اللّه بروجردی باشد.

شیخ سلمان بن صالح در ضمن تحصیل تجارت می کرد

اشاره

شیخ یوسف بحرانی آورده که شیخ سلیمان بن صالح بن احمد بحرانی عموی جد من است او فاضل و فقیه و محدث بود و در کنار برادر خود شیخ احمد که پدر جد من بود پرورش یافت .

او در ایام اشتغال به تحصیل و تدریس و ملازمت علم مشغول به امر تجارت بود و دارای صفت بخشش و سخاوت بود و در قریه خود در مسجدی که معروف به (مسجد القدم) است امامت جمعه و جماعت داشت .

حکایت کرده اند که : هرگاه وقت غوص می رسید و کشتیهای اهل قریه از غوص می آمدند، شیخ سلیمان بن صالح می رفت و جمیع آنچه غواصان از انواع (لؤ

لؤ) و (اقمشه) می آوردنـد می خریـد و تاجران بلاد (بحرین) همه از برای خریـدن (لؤ لؤ) به خانه شـیخ می آمدند؛ زیرا که اهل قریه غیر از شیخ به کس دیگر جنس نمی فروختند و او به تجار به نفع می فروخت و میان ایشان تقسیم می فرمود.

روزی شخصی از اهل قریه لؤ لؤ ئی بزرگ به قیمتی اندک به دست او فروخت ناگاه به اصلاح آن امر نمود بسیار خوب برآمد و به قیمت بیشتر فروخته شـد پس چون شـخص آمـد شـیخ کیفیت حـال او را بیـان فرمود و گفت : من از این قیمت راءس مال خود را می گیرم و بـاقی از توست آن شـخص قبول نکرد و گفت : اکنون آن همه مال توست ؛ زیرا که من او را به تو فروختم اگر فاسد ظاهر می شد نقصان بر تو بود پس زیادت هم از برای توست .

شیـخ راضـی نشد تا آن که دیگران چنین قرار دادند که بعضـی از آن زیادت را شـیخ بگیرد و بعضـی را به آن شـخص بدهد، شیخ در سال هزار و هشتاد و پنج در کربلا مدفون گردید.(۱۸)

شیخ محمد حسین اصفهانی

مدرسـی چهاردهی ، در مورد تقیّد مرحوم شـیخ محمد حسـین اصـفهانی (معروف به کمپانی) نسـبت به حضور در درس ، در کتـاب تاریـخ روابـط ایران و عراق ص ۱۳۶ می نویسـد: خـدا رحمت کنـد اسـتاد علامـه ما را که حکایت کرد: در این مـدت دوازده سـال ، دو مرتبه به درس اسـتاد خود نرفت ، یکی : آنکه گمـان کرد محقق خراسـانی به درس نخواهـد آمـد، قضا را به حوزه

درس آمد و درس گفت .

مرتبه دوم : ناگهـان بـاران شدیـدی در نجـف آمـد که در شب تاریـک راه عبور و مرور تقریبـاً بسـته شـده بود گمـان کرد که آخوند خراسانی به درس نخواهد آمد، از قضا استاد به درس رفته بود.

مؤ لف شـعراء الغری دربـاره مرحوم اصـفهانی نوشـته است : هنگامی که او را دیـدم آثار ناشـی از مطالعه زیاد در چشـمهایش نمایان بود بطوری که چشمهایش دیگر حالت طبیعی خود را نداشت .(۱۹)

سخن جالبی از مرحوم علامه شعرانی

اسـتاد حسن زاده عاملی درباره مرحوم شـیخ ابوالحسن شـعرانی ۵ می گویـد: خـدمت ایشـان که بودم در سـال دو روز تعطیلی داشتیم یکی روز عاشورا و دیگر روز شـهادت حضرت امام مجتبی ۷ و بقیه روزها را درس خواندیم سـپس می گوید: یکی از خاطرات خوشـی که از محضـر شـریف ایشان دارم ، این است که یک زمسـتان که برف خیلی سـنگین آمـده بود من از حجره (مـدرسه مروی) بیرون آمدم برف را نگاه کردم مردد بودم که به کلاس درس بروم یا نروم . اگر نمی رفتم ، دلیل بر تنبلی من و عـدم عشق و شوق من بود به هر حال تصـمیم گرفتم بروم رفتم تا در خانه ایشان در سه راه سـیروس ، خواسـتم در بزنم با آن برف سـنگین که آمده بود خجالت کشـیدم مدتی ایستادم که کسی بیرون بیاید، اما کسی بیرون نیامد دیدم وقت درس هم می گذرد در هر صورت در زدم آقا زاده ایشان در را باز کرد، وارد شدم سـلام کردم و به محض نشستن عذر خواهی کردم گفتم : آقا در این برف مزاحم شدم ، می

خواستم نیایم .

گفتند: چرا؟ گفتم : در این برف نمی خواستم مزاحم شوم .

آقا فرمود: گداها در سر راهها ننشسته بودند و گدائی نمی کردند؟ گفتم : چرا.

گفتند: امروز آنها بودند یا نبودند؟

گفتم : چرا بودند امروز روز کسب و کار آنهاست ، گفتند: خوب آنها که تعطیل نکردند، ما چرا تعطیل کنیم (۲۰)

محمد تقی بروجردی

حجه الاسلام آیت اللّه شیخ محمد تقی بروجردی مؤ لف کتاب العشرات در خاتمه آن کتاب نوشته است : تا سن هفده سالگی مشغول کسب بودم و درسی نخوانده بودم ، لکن از کثرت اشتیاق به تحصیل شروع نمودم به خواندن قرآن در ضمن کسب هم می کردم و بعد شروع به خواندن کتاب گلستان سعدی کردم و با پیشنهاد آقای شیخ کاظم ساکن مسجد شاه بروجرد مشغول خواندن صرف و نحو شدم ، ویکشب حضرت رسول ٩ را در خواب دیدم و عرض کردم یا رسول اللّه من طالب علمم و دوست دارم عالم باشم حضرت تبسمی کرده فرمودند درست می شود انشاء اللّه پس از این خواب شروع به خواندن درس عربی از کتاب جامع المقدمات کردم ولی پدرم مرا از خواندن درس منع می کرد و می گفت : طلاب غالباً بی بضاعتند و اغلب در تحصیل به جائی نمی رسند ولی این حرفها در من اثر نمی کرد و علاقه ام به تحصیل علم بیشتر می شد.

از یک نفر عالم سؤ ال کردم : اگر پدر راضی نباشد درس خواندن من چه صورت دارد؟ گفت : اگر در خود استعداد می بینی اجازه لازم نیست ، لذا فردا که خواستم به بازار بروم از شهر بروجرد خارج

گشته پیاده راه دولت آباد را پیش گرفتم در حالیکه پانزده قران پول و یک کتاب جامع المقدمات بیش نداشتم وارد مدرسه دولت آباد شده لب حوض پاهایم را شسته و وضو گرفتم .

یکنفر آقا آنجا به من نگاه می کرد، نزد ایشان رفته درسی از تصریف گرفتم سپس شرح حال خود را به او گفتم . فرمود: حال که فرار اختیار کردی به طرف نجف برو.

صبح همان شب روانه نهاوند شده و یک ماه در نهاوند بودم و در حجره به سر می بردم ، یکی از آقا زاده های نهاوند که با چند تن دیگر عازم کرمانشاه بودند بنده را همراه خودشان بردند و با آنها لقمه غذائی صرف می نمودم تا وارد کرمانشاه شدیم آنهابه منزلهایشان رفتند ولیکن من که نه پولی و نه آشنائی داشتم شب را در پشت دیوار مسجد جمعه میان خیابان روی خاک خوابیدم و با خدای خود راز و نیاز داشتم و عرض می کردم : خدایا من بساط خودم را بهم زدم و به این صدمات راضی شدم پس تو مرا موفق گردان و راه را آسان نما، بالاخره آشنائی از اهل شهر پیدا شد چند روزی از من پذیرائی کرد.

عصرها که به مدرسه رفته و عوامل می خواندم معلم من که از حال من با اطلاع شد دلش به حال من سوخت و مرا به نزد آقای حاج میرزا محمد مهدی برد و به ایشان معرفی کرد. آن بزرگوار دستور داد یکدست لباس از اندرون آورده باسلام و صلوات عمامه را بر سر گذاشتند وفرمودند: لقمه نانی اینجا هست که با هم بخوریم آنگاه در

بیرونی خود اطاقی به من دادند و غذای آماده از اندرون برایم می آوردند و خود ایشان متکفل درس من بودند.

پس از استقرار در این شهر نامه ای به پدرم نوشتم : که من از شما چیزی نمی خواهم فقط اجازه دهید که درس بخوانم . او در جوابم نوشت : اگر تو مقدسی من راضی نیستم باید به بروجرد برگردی . کاغذ را به آقا نشان دادم ، ایشان فرمودند: شما گریخته ای ؟

گفتم : بلی . آن وقت خودش به پدرم نامه ای نوشت و برای پدرم فرستادیم ، جواب آمد که راضی هستم ، خلاصه مدت چهار سال خدمت آقا بودم و تا شرح لمعه و قوانین خواندم آن وقت آقا مرا با دو نفر به بروجرد نزد پدرم و به زیارت اقوام فرستادند.

متاءسفانه در آن شهر مرض و با آمده بود و در آن چند روز که من در آنجا بودم پدرم با آن مرض از دنیا رفت به جهت فرار از مرض و با پس از دو روز از فوت پدرم از شهر حرکت کرده به کرمانشاه آمدیم و آنچه پدرم از مال دنیا داشت همه را جز یک جلد قرآن و یک جلد عین الحیات و کتاب دعا به برادرها و خواهرهایم بخشیدم .

اتفاقاً این مرض وبا به کرمانشاه هم سرایت کرده و آقا نیز مریض شده بود، مردم متوسل به ختم (امّن یجیب) شدند تا آقا شفا یافت و مشغول درس شدیم تا آنکه آقا سید علی ، آقازاده آیت اللّه سید کاظم یزدی با عده ای به قصد زیارت بیت اللّه الحرام وارد کرمانشاه شدند و

در این چنـد روز آقای سـید علی با بنده انس گرفتند و فرمودند با من بیا به نجف برویم . من بسـیار خوشـحال شدم ولی از آقا خجالت می کشیدم ، خودآقا سید علی از آقا اجازه گرفت و بنده را همراه خود به نجف بردند و در بین راه هم مریض شدند و من از ایشان توجه کردم .

پس از یازده روز توقف در کاظمین حال ایشان بهبود یافت آن وقت به نجف اشرف مشرف شدیم .

روز ورود حضـرت آیت اللّه یزدی با بسـیاری از آقایان به اسـتقبال آمـده و آقا سـید علی بنده را به آقا معرفی نمودند و آقا هم اظهـار امتنـان کرده بـه اتفـاق همگی وارد منزل شـدیم . در همـان بیرونی آیـت اللّـه یزدی اطـاقی به بنـده داده شـد تـا آنکه به خواهش خودم حجره ای در مدرسه آقا شیخ مهدی تهیه کردند.

تاریـخ اول ورودم به نجف ۱۳۲۴ ه بود و در سنه ۱۳۳۰ ه به ایران مراجعت کردم و در همـان اوان که در نجـف بودم مرتب به درس فقه آقا سـید کاظم یزدی و اصول حضـرت آیت اللّه آخوند ملا کاظم خراسانی و تفسـیر و اخلاق آقای آقا شـیخ رضای ترک می رفتم و به مادیات علاقه ای نداشتم .

پس از مراجعت از نجف در کرمانشاه چنـد روزی در خـدمت آقای حاج میرزا محمـد مهـدی بودم ، ایشان می فرمودند: درس خواندن فلانی خارق عادت بود...

بالاخره پس از فوت والـده مرحوم پـدرم را یک شب در عالم خواب دیـدم و جایشان خوب نبود، پدرم اظهار کرد پسـرجان ما هنوز از گیرودار آن حرفها که به شما می

زدیم (و به شما اجازه تحصیل علم نمی دادیم) هنوز فارغ نشده ایم ما از تو عذر می خواهیم و هر دو محتاج به توایم .(۲۱)

با بستر بیماری به درس مرحوم حائری

حجت الاسلام والمسلمین آقا سعید اشراقی نقل کرد که آیت اللّه العظمی گلپایگانی فرمود:

من بقدری به درس مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری اعلی اللّه مقامه عاشق و حریص بودم که حتی یک وقتی مریض و بستری شده بودم دستور دادم در هنگام درس ایشان بسترم را بردند، و من در بستر به درس ایشان گوش می دادم و استفاده می کردم .(۲۲)

کوشش استاد سید جعفر شهیدی در تحصیل

استاد سید جعفر شهیدی گفته است : آنچه طالب علم را به مدرسه می کشاند قربه الی اللّه است یا عشق به فراگیری علوم آل محمد علیهم السلام است ، بنابراین طالب علم از آغاز خود را برای عالم شدن و برای تحمل هرگونه مشقتی آماده می کند چنانکه خود من چون عازم نجف بودم چنین تصمیمی را گرفتم .

به من می گفتند: در نجف حجره نیست اگر حجره پیدا نکنی چه خواهی کرد؟

گفتم : در صحن بارگاه امیر المؤ منین ۷ می خوابم ، البته در صحن نخوابیدم ولی هنگام ورود به مدرسه قزوینیها حجره ای را به من دادند که درب آن به پله های طبقه بالا ـ باز میشد، حجره نبود انبار بود، روز که در را باز می کردم تنها می توانستم اجسام را تمیز بدهم ناچار برای مطالعه به پشت بام می رفتم از گرمای پنجاه درجه تابستان و گرسنه ماندن روزهای پی درپی بودند با این حال درسها از یک ساعت به اذان صبح تا دو ساعت از شب گذشته برقرار بود.

رفتم خدمت آقای حاج شیخ صدرا بادکوبه ای که برای ما درس شوارق بگوید.

فرمود: وقت ندارم ولی ما اصرار کردیم قرار شد

یک ساعت به اذان صبح مانده برای ما درس گوید.(۲۳)

روح اللّه واقعاً روح اللّه است

معروف است حضرت امام خمینی در دوران طلبگی منظم و به موقع در جلسات درس اساتید حاضر می شد، مرحوم آیت اللّه شاه آبادی (استاد اخلاق امام) در رابطه با نظم و حضور امام در جلسات درس گفته بود: روح اللّه واقعاً روح اللّه است ، نشد یک روز ببینم که ایشان بعد از بسم اللّه در درس حاضر باشد همیشه پیش از آنکه بسم اللّه درس را بگویم در درس حاضر بوده است .(۲۴)

آیت اللّه گلپایگانی از مکتب تا مرجعیت

از پسر عموی آیت اللّه گلپایگانی نقل شده است که : در سنین کودکی با هم به مکتب می رفتیم من برای کوتاه شدن راه از میان کشتزارها می گذشتم و هر چه به ایشان اصرار می کردم که شما هم به دنبال من بیائید او نمی پذیرفت و می گفت : شاید صاحبان آنها راضی نباشند و لذا دیرتر از ما به مکتب می رسید و مورد اعتراض معلم قرار می گرفت و او هم علت دیر رسیدنش را نمی گفت .

در سن ۹ سالگی پدر را نیز از دست داد، وی پس از سپری ساختن دوران کودکی و پشت سر نهادن تحصیلات مکتبی شوق فراگیری علوم اسلامی شرری به جانش برانگیخت که دیگر درنگ را جایز ندیده و بدون فوت وقت محضر یکی از دانشمندان (گوکد) از توابع گلپایگان ، مرحوم آخوند ملا محمد تقی گوکدی را مغتنم شمرده و نزد وی همراه با فرزند استاد به خواندن نصاب الصیبان می پردازد...

پس از آن برای ادامه تحصیل راهی گلپایگان شده نزد علمای آن شهر ادامه تحصیل می دهد. خود ایشان فرموده است که این دوران زمان سختی

و ابتلائات مختلف بود، از یک سو پـدرم را از دست داده بودم و از سوی دیگر گرانی شدیـد مرا و بسـتگان را تحت فشار قرار داده بود، عصـر جمعه مقداری نان محلی برداشته و پیاده روانه گلپایگان می شدم و در منزل خویشان می ماندم و در طول هفته درس می خواندم و عصر چهارشنبه به سوی گوکد مراجعت می کردم ...

پس از خواندن سـطوح بود که آوازه حوزه علمیه اراك و مؤ سـس آن مرحوم آیت اللّه العظمی حائری در همه جا طنین افکن شـد و ایشـان بـا یک دنیا شور و شوق در اوائل سال ۱۳۳۶ ق که نـوزده سـاله بود بسوی اراك حرکت کرد. و در مـدرسه آقا ضیـاء عراقی به فراگرفتن دانش اسـلامی پرداخت و پس از فراگیری سـطوح عـالیه در سـال ۱۳۳۷ در درس مرحوم حاج شـیخ عبـدالکریم حـائری مشـرف شـد. و بـا مهاجرت مرحوم حائری به قم در سال ۱۳۴۰ ق وانتقال حوزه علمیه بـدین شـهر ودعوت مخصوص استاد از شاگرد سخت کوش خود، ایشان به قم مشرف شده و در مدرسه فیضیه ساکن می شود.

استاد: با مشاهده نبوغ و استعداد و فهم و هوش شاگرد تیزبین خود بدو بسیار علاقه مند شده واو را جزو حواریین اصحاب خود قرار داده و توجه مخصوص به او نشان می دهد.

خطیب شـهیر مرحوم حجه الاسـلام والمسـلمین آقـای انصاری ۱ فرموده بودنـد: زمـانی اراکیهـا آمـده بودنـد و از مرحوم آقای حائری درخواست می کردند که آیت اللّه گلپایگانی را برای اداره امور دینی و تاءسیس حوزه علمیه به اراك اعزام نمایند، اما در جوابشان فرموده بود: من می خواهم او را

آقای دنیا کنم شما می خواهید او را آقای اراکش کنید؟

آقا خود می فرمود: ایامی که در حجره بودم کسالتی پیدا کردم مرحوم حاج شیخ از منزل خودشان جوشانده درست کرده و برای من در حجره آوردند و برای من بیش از دیگران شهریه می دادند.

آیت اللّه آقای حاج شیخ مرتضی اردکانی (صاحب غنیه الطالب فی شرح المکاسب) نقل کردند که مرحوم حاج شیخ با پدرم آشنائی کامل داشت و به همین جهت با من نیز لطف داشتند روزی در حضورشان بودم که دو سید جوان وارد شدند و آقا نسبت به آن دو سید بسیار احترام نمود وقتی آن دو رفتند از ایشان پرسیدم :

اینها چه کسانی بودند؟ فرمودند اینها دو نفر مجتهد عادل می باشند، یکی آقا سید احمد خوانساری و دیگری آقا سید محمد رضا گلپایگانی می باشد.

کوشش در امر تحصیل و شدت علاقه استاد باعث شد که وی را جزو اصحاب استفتاء خود قرار دهد...

معظم له در سفر چند ماهه خویش به نجف اشرف در درسهای اساتید بزرگ نجف شرکت کرده و استفاده ها کرد و در همین مدت کوتاه مورد علاقه اساتید نجف قرار گرفته و توجه همه را به خود جلب کرده بود به طوری که مرحوم اصفهانی به مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی گفته بود:

این آقا از نوابغ فقه است و از ایشان خواسته بود که در وسیله النجاه نظر افکند و مواردی که نیاز به اصلاح دارد تذکر دهد. و این اوج مقام علمی ایشان را می رساند. در این سفر بود که معظم له مورد عنایت و توجه حضرت امیر المؤ منین علی ۷ قرار

گرفت (۲۵).

آیت اللّه بروجردی غرق در مطالعه

آیت اللّه بروجردی ۵ گفت : یک شب درباره یکی از مسائل علم اصول ترتب فکر می کردم و می نوشتم چنان سرگرم مطالعه و فکر نوشتن بودم که رنج بی خوابی را ملتفت نبودم یک مرتبه صدای مؤ ذن به گوشم رسید، متوجه شدم که هوا روشن می شود و من از آغاز تا پایان شب سرگرم کار بودم .(۲۶)

در زندگانی پاستور دانشمند بزرگ فرانسوی می خوانیم که شعار او در زندگی کار بود، گاهی چنان سرگرم کار می شد که سر و صدای بیرون آزمایشگاه را نمی شنید، حتی هنگامی که قوای مهاجم آلمان شهر پاریس را محاصره کردند و غریو توپها در آن کشور محشر بپا کرده بود متوجه نشد.(۲۷)

پدر فخر المحققین

علامه حلی علیه الرحمه یک وقت به قصد استراحت چند روزی به یکی از ییلاقهای خوش آب و هوا مسافرت کرد پس از برگشتن به وطن مدتی گذشت که فرزند خودش فخرالمحققین را در نماز جماعت نمی دید، از علت آن جویا شد فخر المحققین به پدر گفت : من در عدالت شما شک کرده ام .

پرسید چرا؟ جواب داد شما چند روز از عمر خود را برای تفریح و استراحت گذراندی و هیچ خدمتی انجام ندادی .

علامه در پاسخ فرمود: اتفاقاً من در این چند روز کتاب تبصره المتعلمین را نوشته ام ، آنوقت فرزند از پدر عذر خواست .

این کتاب یکی از مهمترین متون فقهی است که دارای هشت هزار مسئله می باشد.(۲۸)

تاءلیف کتاب عبقات واجب تر است

مرحوم (میر حامد حسین هندی) را به تشییع جنازه فرزندش دعوت می کنند می فرماید: تاءلیف کتاب (عبقات الانوار) واجب تر از تشییع جنازه فرزند جوانم می باشد، من فرصت این کار را ندارم شما از طرف من بروید و وسائل کفن و دفن و سوگواری جوانم را فراهم کنید و مرا با تاءلیف کتاب خود تنها بگذارید تا حقانیت علی مرتضی ۷ را از سخنان اهل سنت ثابت کنم .(۲۹)

تاءلیف کتاب در کنار نعش جوان خود

مرحوم صاحب جواهر در شب وفات فرزندش در کنار نعش جوانش پس از خواندن مقداری قرآن به مطالعه و نوشتن کتاب جواهر پرداخت و نوشت ثواب این چند صفحه کتاب را هدیه روح او کردم .(۳۰)

حجه الاسلام آخوند ملا قربانعلی زنجانی

عـالم ربانی مرحوم ملا قربانعلی زنجانی در تمام ۲۴ ساعت از شـبانه روز جز دو ساعت نمی خوابیده اند و خود آن فقید سـعید می فرمود:

برای من ایام تعطیل مفهومی نـداشت ... و درباره استراحتشان می فرمودنـد: بادیه یا دیگ منفذداری را در حالی که پیه سوزی زیرش قرار می دادم و در مقابـل خود قرار می دادم ، و مـدت خواب من اختصاص به دقایق یا ساعتی داشت که آن ظرف گرم گردد و مرا از خواب بیدار سازد که باز مطالعه ام آغاز شود.

ایـام تحصـیل نجف روزهای تعطیل را جائی نرفته و در مـدرسه می مانـدم ، پیش از رسـیدن روز تحصـیل در طول هفته ضـمن درس و بحثی که داشتم مواظب طلاب بودم و دقت می کردم که آنان چه کتابی و کدام قسمت آن را درس می گیرند؟ آنگاه روزهای تعطیل همان قسـمتها را بدقت مرور می کردم تا اگر در روزهای تحصـیل اشکال یا سؤ الی از من شد در جواب عاجز نمانم .

واین تلاش و کوشـش در حالی بود که به نوشـته مرحوم شـیخ الاسـلام زنجانی ، وضع آخوند از حیث معاش در نهایت سختی بود و تنهـا به وجه انـدکی که از سوی بسـتگان او می رسـید اکتفـا می کرد. و خود آن مرحوم می فرمودنـد: در غربت سالیـان درازی در نهایت تنگدستی تحصیل می کردم و از خیلی چیزها محروم بودم

، شبی در ایام زمستان مشغول مطالعه بودم که دیدم از طبقه دوم مدرسه پوست هندوانه ای توسط برخی از طلاب به صحن مدرسه پرتاب می شود و پوست هندوانه را برداشته می شوید و به دندان می کشد تا به نفس خود پاسخ گفته باشد.

با این همه رنج فقر و بی چیزی قادر نبود کمترین خللی در عزم استوار وی که پیمودن راه دشوار اجتهاد بود بیفکند.

آن مرحوم همانگونه که در (تحصیل علم) گرم و پرکار بوده در (تزکیه نفس و روح) و (سلوک معنوی) نیز کوشش بسیار داشت .

اصولاً دقت در زندگی حجه الاسلام نشان می دهد که وی در هر جبهه ای از جبهات نظری و عملی که وارد می شده تلاش و پشتکاری شگرف همراه با شهامت و شجاعتی شگفت از خود نشان می داد.

فی المثل در عصر پرآشوب مشروطه که به تعبیر شیخ شهید، کودکان را جوان و جوانان را پیر می ساخت ، از انجام تکلیف شرعی که حکم استقبال از مرگ را داشت ، باز نایستاد و شهر زنجان و حومه شاهد مبارزات سخت آن فقیه استوار و دوراندیش بود به یمن همین همت بود که منطقه حساس زنجان را در کشاکش سخت مشروطه دست کم تا سقوط پایتخت از رخنه آنچه که به زیان اسلام و ایران می انگاشت حفظ کرد.

در باب لزوم جدیت طلاب به تحصیل علوم تا مقام عالی اجتهاد و ضرورت یاری دیگران به آنان در رساله عملیه خود فرموده اند:

بدان که اجتهاد در این زمان ظاهراً واجب عینی شده به جهت اینکه اینقدر مجتهد نیست در این زمان که کفایت

مردم کند...

پس اکثر طلاب که در خودشان صلاحیت استعداد را می دانند لازم است که مسامحه در تحصیل ننمایند و بلکه بر دیگران از غیر مشتغلین هم لازم است که اعانت آنها نمایند در تحصیل علم که آنها هستند حافظ دین و مروج شریعت ...(۳۱)

آیت اللّه حاج شیخ یحیی طارمی

آیت اللّه فقید حاج شیخ یحیی طارمی که از مریدان مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی بود پس از مراجعت از نجف اشرف علاوه بر ترویج دین و اقامه نماز جماعت و وعظ، زندگی خود را با اجاره کردن باغ و کسب در بازار سپری می ساخته و گویا در کنار درب مسجد سید، مغازه ای کوچک عطاری نیز داشته و اکثراً با کلاه معمولی و بدون عمامه در پشت ترازو می نشسته است .

عده ای از مریدان هر چه اصرار به برچیدن مغازه می کنند قبول نمی کند و می گوید: من با خدای خود عهد کرده ام که روزی خود را از راه کسب تاءمین کنم و هر کس نمی خواهد در نماز به من اقتدا کند اختیار دارد.

مریدان این مسئله را به عرض آخوند می رسانند و می گویند که : مطابق شئون فلانی نیست که در پشت ترازو می نشیند و یا در قپانداریها می رود و میوه می فروشد.

آخوند مرحوم می فرماید: عجب تقاضائی است من به کسی که می خواهد ترازوی صحیح بکشد بگویم از این عمل صحیح خود دست بردار، نعوذ باللّه نه تنها چنین کاری نمی کنم بلکه او را تشویق هم می کنم .

آن مرحوم بعدها نیز تا آخر عمر به کسب و فلاحت و گله داری در قریه آب بر طارم

علیا ادامه می دهد و شخصاً درمزارع کار می کرده و امرار معاش می نماید و تبه ترویج دین نیز مشغول می گردد.

او که در سال ۱۲۹۵ هجری در نجف متولد شده بود در ۵۷ سالگی یعنی در دوازده ماه شوال ۱۳۵۲ هجری در زنجان دار فانی را وداع می گوید و هنوز که هنوز است در اکثر مساجد مردم او را با سلام ، و صلوات و فاتحه یاد می کنند.(۳۲)

عالم باید ادیبانه سخن گوید

خالد بن صفوان که در بلاغت شهرت دارد بر بلال بن ابی برده که قاضی بصره بود وارد می شد و برای او حدیث می گفت ، ولی در سخن گفتن غلط زیاد داشت ، یک روز بلال به او گفت : تو سخن از خلفا می گوئی آن وقت مانند زنان سقّا که مردان را آب می دهند عبارات غلط بکار می بری ؟

خالد از شنیدن این سخن به هوش آمده و از آن پس در مسجد برای یادگرفتن علم حاضر می شد و آنقدر کوشش کرد در یادگرفتن قواعد عربیت که رسید در این علم به جائی که در فصاحت شهرت یافت .(۳۳)

حاج ملا هادی سبزواری

گویند: (حاج ملا هادی) سبزواری در ایّام سیر و سلوک خود به کرمان رفت و بدون آنکه کسی او را بشناسد وارد مدرسه ای شد.

از متوّلی مدرسه درخواست حجره نمود متولّی که حاجی را نمی شناخت ، گفت : آیا طلبه هستی ؟ حاجی در جواب گفت : نه . متولّی گفت : ما حجره را به طلبه می دهیم . بالا خره متولّی را راضی کرد که در گوشه حجره او استراحت نماید.

بشرط آنکه در کارهای مدرسه به خادم کمک نماید حکیم سبزواری گاه گاهی هم در مباحثه طلبه ها شرکت می کرد تا پس از چندی با دختر همان خادم مدرسه ازدواج نمود و بعد از چند سالی با زن و بچه به سبزوار برگشت و سالها گذشت که شهرت حاجی روز به روز زیادتر گردید و از اطراف برای تحصیل حکمت و فلسفه به سبزوار هجوم آوردند، طلّاب کرمانی به درس حکیم حاضر شدند و در

مـدرسه منتظر حکیم بودنـد که حکیم تشـریف آورده منبر رفت و مشـغول درس شدند طلّاب کرمانی که او را دیدند فهمیدند که او همـان دامـاد خـادم مـدرسه کرمان است از آن که او را در آن مـدّت مدیـد نشـناخته و از مقام علمی او بی خبر بوده اند متاءثر شده با هم بلند بلند حرف می زدند به طوری که حواس سایر طلّاب را پراکنده ساختند.

پس از آنکه درس تمـام شـد و اسـتاد از مـدرسه تشـریف برد، طلاـب سبزوار به طلّاب کرمان اعتراض کردنـد، طلّاب کرمانی داستان را از اوّل نقل کردند همه دانستند که آن حکیم بزرگوار مدّتی را در حالت گمنامی سپری کرده است (۳۴).

شیخ اعظم انصاری ، در جستجوی علم

نامش (مرتضی انصاری) پدرش (شیخ محمد امین)، مجتهد؛ مادرش (حئون) دانشمند؛ جدش (شیخ یعقوب انصاری)، علّامه ؛ عمّش شـیخ (حسـین انصـاری)، عالم و فاضل ؛ زمان ولادتش ۱۸ ذیحجّه ۱۲۱۴ قمری در شـهر دزفول ، در سن پنـج سالگی قرآن را کاملاًـ آمـوخته ، سـپس علوم دیگر را بـا سـرعت فرا گرفته و در هر کـدام اسـتادی زبر دست و دارای قوه اسـتنباط می گردد.

هیجـده سـال داشت که همراه پـدرش عـازم کربلا گردیـد که از حوزه قدرتمنـدی برخوردار گردد و از وجود پر بار اساتیـدی مانند (آیه الله وحید بهبهانی) و (شیخ یوسف بحرانی) وصاحب ریاض وامثال آنان بهره جست . در آن روز زعیم حوزه علمیّه کربلا فقیه بزرگوار (سیّد محمد مجاهد) رضوان الله تعالی علیه بود.

شیخ مرتضـی و پدرش میهمان سـید مجاهد شدند. در اولین روز ورودشان با جلسه درس خارج سید مصادف شدند. پدر شیخ مرتضی به دعوت

سیـد مجاهـد در صـدر مجلس درس نشـست و خود شـیخ به اقتضای سنّ کمش در انتهای مجلس نشـست ، پس از خوش آمد گوئی ، سید مشغول درس شد.

دربـاره حرمت نماز جمعه در زمان غیبت (امام زمان)۷ بحث طولانی کردنـد و در آخر بحرمت نماز جمعه قائل شدنـد پس از تمام شـدن حرفهای سیّد، شیخ با کمال متانت و آرام عرض کرد: حضـرت آقا ادلّه در اینجا افاده وجوب می کنـد نه حرمت ! وفوراً شروع کرد به اقامه دلیل و برهان برای وجوب نماز جمعه در عصر غیبت امام زمان ۷.

جـالب آنکه سید مجاهـد که قائـل به حرمت شـده بـود تنظر شـیخ را پسـندیده و از راءی خود برگشت وقائـل به وجوب شـد. ناگهان شـیخ نظر خود را عوض کرد وادلّه محکمتر از اول اقامه کرد دالّ بر حرمت نماز جمعه ، به طوری که سیّد و حاضـرین همه متحیّر ماندند و جوّ جلسه عوض شد و همه سرها را بطرف شیخ کج کردند.

سیّـد مجاهـد پس از لحظه های چنـد به حال طبیعی برگشت پرسـید: این جوان کیست که این گونه برمبانی فقه واصول مسلّط است ؟

پـدر شـیخ فرمود: فرزنـدم مرتضـی است . سـید مجاهـد فرمود: چشـمت روشن ای شـیخ محمـد امین در چهره تابناک فرزندت تابندگی عجیبی را می بینم که در آینده اُفق حوزه های علمیّه شـیعه بدان منوّر است ، پدر شیخ این در خواست را پذیرفته خود تنها برگشت .

شیـخ بـا آن اسـتعدادی که داشت شب و روز در خـدمت سـید مجاهـد بود و هم در محضـر شـریف العلماء با جـدیّت مشـغول تحصیل علم شد.(۳۵)

نوشتن تفسیر قرآن در میدان جنگ

حضرت (آیه الله

شیخ محمد علی اراکی)؛ در وصف مرحوم (آقا نورالدّین عراقی)؛ نقل فرموده است :

اهل کشف و کرامت بود، چون خیلی اهل حقیقت بود. وکفی به کرامت او که در جبهه جنگ با آنکه در بالای سرش آلت ناری بود که صدایش گوش فلک را کر می کرد و آتش از آسمان می بارید، و هر آن احتمال داشت توی سینه انسان بنشیند، قلم کاغذ برداشته و تفسیر قرآن نوشت ! هر کس دیگر باشد، در حرف زدن یومیّه اش اشتباه می کند و از حواس پرتی مبتداء و خبر را درست نمی گوید.

توی جبهه جنگ چطور می شود حواس انسان جمع باشد، ولی این شخص با کمال دقت کانّه توی اطاق خلوتی نشسته و هیچ کس با او کاری ندارد خودش هست و خودش ، بر می دارد و همچو تفسیری می نویسد (کفی بذلِکَ کرامتا)...

وقتی که ایشان در اراک بود با تمام شهر و مضافاتش اهل سؤ ال و استفتائات از اطراف و اکناف و دهات می آمدند و به ایشان مراجعه می کردند.

مرحوم آقا نورالدّین ، در هیچ مساءله ای محتاج به مراجعه به کتاب نبود. این همه استفتاآت که می آوردند، یک دفعه نشد که بگوید: کتاب را بیاورید ببینم ، قلمدان حاضر بود و فوری جواب را می نوشت . حاضر جواب بود. آن تفسیری که نوشته ببینید! در آنجا کتاب لغت ، تفسیر و تاریخ هیچ نبود، فقط یک کتاب معالم در پیشش بود که برای پسرش آقا عطاء درس می گفت (معالم) کجا و تفسیر کجا؟! بهم مربوط نبود. خودش به عقل و محفوظاتش نوشته است

، چه محفوظاتی داشته که این تفسیر را نوشته است !!(۳۶)

کوشش ملا صالح مازندرانی در تحصیل علم

مرحوم (محدث قمی) علیه الرحمه نقل کرده از استادش مرحوم (محدث نوری) اعلی الله مقامه که گفت : (مولا ـ صالح مازندرانی می گفت : من از جانب خداوند بر طلاب علوم دینیه حجت می باشم به علت این که هیچ طالب علمی چون من فقیر نبود. مدت زمانی بر من گذشت که وسیله روشنایی جز روشنایی چراغ مستراح برای من فراهم نبود. و اما از نظر هوش و حافظه کسی از من کم هوش تر نبود به حدی که وقتی از منزل خود بیرون می رفتم در مراجعت راه منزلم را فراموش می کردم ونیز اسامی فرزندانم را نمی دانستم در سن سی سالگی به تعلیم حروف تهجی شروع کردم در اثر کوشش و جدیت و تلاش فراوان خداوند تبارك و تعالی بر من منت گذارد و به من آنچه خواستم روزی ونصیبم کرد.)(۳۷)

سید هاشم بحرانی و تفاءل او به دیوان امیر۷

آنچه دلالت بر بزرگواری او دارد اشعار دیوان حضرت امیر المؤ منین ۷ است که در وقت تفاءل گرفتن (ملا ـ محسن فیض) کاشانی به عزم مهاجرت به سوی او آمد، تفصیل این اجمال وقتی ملا محسن کاشانی که تلمیذ جناب سید ماجد مذکور است شنید که سید موصوف در شیراز تشریف آورده است خواست که برای تحصیل علوم از سید موصوف ، به سوی شیراز سفر کند والد ملا محسن در رخصت دادن او تاءمل کرد آخر کار بنای رخصت و عدم آن بر استخاره قرار یافت و چون قرآن برای استخاره در این باره گشادند این آیه آمد: (فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون)

(یعنی چرا

به سـفر نمی رونـد از هر فرقه ای از ایشان گروهی برای تحصـیل علوم فقه در دین تفقه کنند وبترسانند قوم خود را وقتی که به سوی ایشان مراجعت نماینـد، شایـد که قوم ایشان از منهیات الهی حذر نمایند.)و آیه ای صـریحتر از آیه مذکوره بر این مطلب نیست بعد از آن ملا محسن تفاءل گرفت به دیوان اشعاری که منسوب به امیر المؤ منین ۷ است ، پس این ابیات برآمد:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی

وسافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج هم واکتساب معیشه

وعلم وآداب و صحبه ماجد

یعنی : غربت اختیار کن از وطن برای طلب مـدارج عالیه و سـفر کن زیرا که در سـفرها پنـج فایده است : ۱ گشایش اندوه . ۲ کسب معاش ۳ تحصیل علم . ۴ آداب ۵ و صـحبت ماجد که صـحبت با بزرگان و بزرگواران است . واین ابیات هم به مطلوب مناسبتی بسیار دارنـد خصوصاً صـحبت ماجد که در آخر بیت دوم واقع است پس ملا محسن به سوی شـیراز به خدمت جناب سید رسـیده تحصـیل علوم شـرعیه از او نمود چنانچه او در اوایل کتاب (وافی) گفته است که : من کتب اربعه را از استاد خود سیـد ماجـد بن سـید هاشم صادقی بحرانی روایت دارم و آن کسـی است که اسـتناد من در علوم شـرعیه به سوی اوست و او از شیخ (بهاء الدین عاملی) روایت داشت .(۳۸)

سعی و کوشش امام خمینی در مسائل علمی و درس

آیت اللّه منتظری در مصاحبه خود می گوید: امام در عین اشـتغال به مبارزات و کارهای سیاسـی هیچ گاه از کارهای درسـی و علمی خود کم نمی گذاشتند یک روز در اوایل مبارزه با لوایح

ششگانه شاه خدمت ایشان رسیدم در حالی که منزل ایشان در قم از مردم تهران و شهرستانها پر شده بود و منتظر دیدار با ایشان بودند من دیدم ایشان به نوشتن درس خود که از تدریس آمده بودند مشغولند، من با تعجب گفتم آقا الان مردم شهرستانها در بیت شما منتظر صحبت و دیدار شما تمی باشند، وقت نوشتن درس حالا نیست .

ایشان فرمودند: نه ، ما نباید از کارهای علمی و درسی خود کم کنیم ما باید کار آخوندی خود را کاملا انجام دهیم و این همان بحثهای فقه ایشان بود که چاپ شده است .(۳۹)

علاقه شدید میرزای شیرازی به علم

آیت اللّه آقای حاج سید رضی شیرازی فرمودند: میرزا حالش خیلی بد بود معلوم نبود در حال اغماست یا حادثه ای پیش آمده است ؟ از مرحوم آقا میرزا علی (فرزند میرزا) پرسیدند: از کجا معلوم که او در حال اغما است ؟ وی چاره ای اندیشیده و گفت : یک مسئله فقهی عنوان کنید اگر او در حال اغما نباشد جواب می دهد لذا از هم می پرسند: آیا خوردن سوخته های نان جایز است یا نه ؟

میرزا جواب می دهد: به نظر می رسد چون از خبائث است خوردنش جایز نباشد.(۴۰)

مرحوم میرزا علاوه بر عنایت کامل به آموزش و پیشرفت شاگردانش توجه آنها را به مسائل عرفی جامعه و معاشرت و برخورد شایسته با مردم جلب می کرد و خصوصیات اجتماعی و عرفی لازم را برای یک دانشمند مذهبی در کنار تخصصهای علمی بیان می کرد و این خصوصیات را در شخصیت شاگردانش بوجود آورده و پرورش می داد.(۴۱)

داستان تحصیل مرحوم حاج آخوند

مرحوم راشد می گوید: ولادت پدرم (مرحوم حاج شیخ عباس معروف به حاج آخوند) در سال ۱۲۸۸ قمری ۱۲۵۱ هجری شمسی بود و چون به سن شش یا هفت سال می رسد پدرش او را نخست به مکتب ده و سپس برای ادامه تحصیل به شهر تربت می فرستد در تربت مقدمات صرف و نحو را به دقت تمام فرا می گیرد. پس از طی دوره مقدمات و به تحصیل سطح فقه و اصول می پردازد در این زمان که بالغ و رشید گشته بود چون پدرش در کار زراعت احتیاج به کمک داشته و هم دلش می خواسته برای او زن بگیرد

از او می خواهـد که به ده برگردد و زن بگیرد به طوری که از گفته های پـدرم مسـتفاد می گشت شوق تحصـیل علم به حدی بروی غلبه داشته نه مخالف امر پدر و نه مخالفت امر الهی را روا می داشته و نه حاضر بوده که ازدواج کند و نه به ده باز گردد و دراین باره با یکی از علمای تربت مشورت بلکه اجازه ندهد اگر بدون اذن پدر ادامه تحصـیل بدهد خلاف شـرع کرده است ؟

آن آقـا گفته اگر آن جوان شـما باشـید خلاـف شـرع نیست بلکه واجب است که این کار را بکنـد. همین که از جهت شـرعی مسـئله مطمئن می گردد تصـمیم می گیرد که برای ادامه تحصیل به مشهد برود و از پدرش هیچگونه کمک نخواهد و با آنکه در آن زمـان در مشـهد علمـائی بودنـد و مـدرسه هـا و موقوفه هـائی برای طلاب علوم دینی بوده و اگر می خواست هر یک از علمـای تربت حاضـر بوده انـد برایش به علمای مشـهد توصـیه کننـد او ابـداً این فکر را نکرده بود که نزد عالمی برود وتوصـیه بگیرد یا کمک بخواهد بلکه تصمیم می گیرد و به مشهد می رود.

او شـبها درس می خوانـد و روزها به کارگری می رفت تا آنکه می گفت : روزی در حرم مشـغول زیارت بودم دیدم دستی از پشت به شـانه ام خورد برگشـتم دیـدم پـدرم می باشـد که برای بردن من آمـده است خیلی دقت کردم چون پیرمرد تنهـا بود و دستیاری نداشت و فرزند پسر تنها من بودم این بود که باهمه آن شوق تحصیل که داشتم همراه پدرم بازگشتم .

اتفاقاً

به هنگام بازگشتن در میان راه به همان آقای عالم که از او استفتاء کرده بودم برخوردیم که عازم مشهد بود چون ما را دید و مطلب را فهمید تاءسف زیاد خورد و به پدرم گفت : حیف است که این جوان را می برید زیرا او یکپارچه عشق و شوق تحصیل است .

باری پدرم به محل خود باز می گردد و به کار زراعت مشغول می شود ودر هنگام فراغت به گفتن مسائل دینی و موعظه کردن مردم می پردازد. تا آنکه به راهنمائی آخوند حاج علی محمد مزگردی که از همدوره های مدرسه اش بوده با مادرم ازدواج می کند.

پدرم پس از ازدواج با مادرم وآسوده گردانیدن خیال پدرش در کار زراعت ، برای آنکه بتواند به تحصیل خود ادامه بدهد تدبیر دیگری می اندیشد که اگر همه مقصود حاصل نشود اقلاً به بعضی از آن نائل گردد. او پنج روز از ایام هفته را به کار زراعت می پردازد و هر روز پنج شنبه که می رسد صبحگاهان مادرم خمیر می کند و چند گرده نان فطیر روغنی باروغن کره اعلائی تکه خودشان تهیه می کردند می پزد و پدرم آنها را در سفره ای می بندد و در توبره پشتی اش بدوش کشیده و کتابهایش را زیر بغل گرفته اول ظهر نماز ظهر و عصرش را می خواند و پیاده به راه می افتد به خانه آقای عالمی که متن کتابهای فقه و اصول را در نزد او می خوانده می رود و فطیرهای روغنی را که فرزندان آقا بسیار دوست می داشته اند وایام هفته روز شماری می کرده اند

تا شب جمعه و روز جمعه تاظهر به اندازه یک هفته از کتابهائی مانند معالم و (قوانین) در اصول و (شرح لمعه) و (شرایع) در فقه درس می گیرد وظهر جمعه پس از ادای نماز به سوی ده باز می گردد و از فردا به کار زراعت و در ضمن آن به حاضر کردن درسها تا پنجشنبه دیگر می پردازد.

مادرم می گفت : پدرت مرا با خودش به مزرعه می برد و کتاب را به دست من می داد که از روی آن آنچه را که از بر می خواند گوش بکنم و او متن بعضی از کتابها را همچنان که بیل می زد یا کار دیگری می کرد می خواند ومن از روی کتاب گوش می دادم گاهی مطلبی را چنانکه برای (هم مباحثه) ای تقریر می کنند برایم تقدیر می کرد تا در یاد خودش بماند. از آن جمله می گفت : روزی یونجه رو می کرد واشعار (الفیه ابن مالك) را یکبار از اول تا به آخر و بار دیگر از بیت آخر وارونه تا به اول خواند و من از روی کتاب گوش دادم و هیچ اشتباه نکرد. چنانکه قبلاً گفته شد تمام این ایام تهجد و نماز شبش و نمازهای دیگری که می خواند و روزه هائی که می گرفت ترک نمی شد.

کارهایش بدین نحو ادامه داشت تا زمانی که مرحوم (حاج شیخ علی اکبر تربتی) که از شاگردان مجتهد حوزه درس (آخوند ملا محمد خراسانی) بوده از نجف به بتربت باز می گردد و مرحوم آخوند خراسانی او را به عنوان

(مجتهد جامع الشرایط) معرفی می کند.

مرحوم حاج شیخ علی اکبر پس از آنکه به احوال پدرم آشنا می شود عقیده مفرطی درباره او پیدا می کند و به او اصرار می کند که زندگیش را به شهر تربت منتقل کند. اما پدرم برای رعایت حال پدرش عذر می آورد. پس از آنکه پدرش فوت می کند مرحوم حاج شیخ بر اصرار خود می افزاید تا آنکه بالاخره می گوید من به عنوان حاکم شرع حکم می کنم که بر شما واجب است که به تربت منتقل شوید و گرنه آدم با شتر می فرستم که اثاث شما را بار کنندو بیاورند و مطلب دیگری نیز می گوید و آن اینکه ترویج دین بر شما واجب است و این کار در شهر بیشتر مؤ ثر است و این حرف در پدرم بسیار مؤ ثر واقع می شود و دستور ایشان را قبول کرده به شهر تربت منتقل می شود.(۴۲)

شور وشوق دانش

عباس اقبال نویسنده و دانشمند معاصر در کودکی نجاری می کرد از این راه زندگی می کرد، شور و شوق دانش آموختن این کودک باهوش را به مکتب خانه کشانید، ساعتی از کار کم کرد و به مزد اندک قناعت نمود تتا بتواند بیشتر به درس بپردازد کمی بعد از مکتب خانه به دبیرستان دارالفنون و سپس به دانشگاه راه یافت و بدین گونه جوانی گمنام و فقیر در اندک مدتی استاد دانشگاه گردید.(۴۳)

طالب علم

حضرت امام زین العابدین علیه السلام هر وقت جوان هایی را می دید که در طلب علم ودانشند به نزدیک آنان می رفت و به آنها مرحبا می گفت وتشویقشان می فرمود ومی گفت : (شما ودیعه های دانشید که امروز کوچکان قوم ودر آینده نزدیک از بزرگان قوم وگروه دیگر می باشید.)

وهرگاه طالب علمی به نزد او می آمد او را ترحیب تکریم می کرد ومی فرمود: (تو وصی پیامبر خدا هستی وطالب علم قدم به خشک وتری از زمین نمی گذارد جز این که زمین تا هفت طبقه برای او تسبیح می گویند.)(۴۴)

ابن انبازی

ابوبکر محمد بن قاسم نحوی (معروف به ابن انبازی) سیصد هزار بیت شاهد برای قرآن در حفظ داشته و به او گفتند مردم در باب حافظه تو بسیار سخن گفتند، بگو چقدر در حفظ داری ؟ می گفت : سیزده صندوق حفظ دارم . وگفته شده که صدوبیست تفسیر قرآن را حفظ داشت وبه جهت حفظ قوه حافظه ، بسیاری از غذاهای لذیذه را که ضرر به قوه حافظه داشت ترک کرد، رطب را می گرفت ومی گفت : تو طیبی لیکن اطیب از تو حفظ کردن آن چیزی است که خدا بخشیده به من از علم .

گویند: روزی در بازار می گذشت جاریه خوشرویی را دید طالب او شد این خبر به (راضی باللّه) خلیفه عباسی رسید، امر کرد او را خریدند وبرای ابن انباری بردند ابن انبازی جاریه را امر به صبر برای استبراء نمود.

می گویند: من در طلب حل یک مساءله علمی بودم در این وقت ناگهان قلبم متوجه جاریه شد واز فکر در آن

مسـاءله علمی افتادم گفتم جاریه را ببر من نمی خواهم ونمی ارزد به خاطر این جاریه از طلب علم بازمانم . غلام خواست او را ببرد جاریه گفت : تو مردی عالم وعاقل وصاحب مقامی ، بایـد بدانی که اگر مرا بیرون کنی وگناه مرا معین نکنی مردم گمان بـد در حق من می برنـد، گفتم که : از برای تو هیـچ تقصـیری نیست جز این که دیدم با وجود تو از علمم می مانم گفت : این سهل است ؛ چون خبر به (راضـی) رسـید گفت : سزاوار نیست که علم در قلب احدی شیرین تر باشد از علمی که در قلب این مرد است .(۴۵)

اهمیت به درس

آقـازاده آیت الله العظمی حـاج سـید عبـداللّه شـیرازی رحمه الله علیه اظهـار می دارد: یکی از شـبها به هنگـام بازگشت از نماز مغرب وعشـاء ضـعف زیـادی عـارض آقـا شـده بود ووضع پاهایشان به حـدی رسـید که دیگر یارای راه رفتن نداشـتند واز در اتومبیـل بـا کمـک چنـد نفر ایشـان را به اتاق رسانـدیم ، این وضع موجب نگرانی افراد داخل بیت گردیـد، من که وضع آقا را چنین دیـدم مطمئن شـدم که امشب درس نخواهـد بود از این رو گفتم : به آقایـان طلاب اعلام نمائیـد که امشب درس تعطیل است ، لحظاتی بعد که وارد اتاق آقا شدم دیدم ایشان طبق معمول آماده وضو گرفتن برای درس هستند، باتعجب سؤ ال نمودم :

آقا برای چه وضو می گیرید؟

فرمودند: برای درس ، عرض کردم شما با این وضع می خواهید درس بگوئید ما به آقایان اعلام کردیم که امشب درس تعطیل است .

آقا با کمال تاءثر وتندی

فرمود: شما بی خود کردید که گفتید درس نیست غلط کردید، پای من از کار افتاده فکر من زبان من که از کار نیفتاده ، من تا لحظه آخر عمرم درس را می گویم ولو به مقدار یک کلمه ، این وظیفه من است که آنچه را یاد گرفته ام به دیگران بیاموزم ولو یک فرع فقهی یا یک مبنای اصولی ، من بایـد با درس دادنم با این حال ضعف وبیماری وکسالت به طلاب عملاً بفهمانم که درس خواندن اهمیت بسیار دارد پیری وجوانی وضعیف وقوت ندارد.

ایشان مکرر می فرمود: (این نـانی را که طلاب استفاده می نماینـد نان امام زمان علیه السلام است وبرای آن است که طلاب درس بخوانند ودر خواندنشان نیز اهتمام وجدیت داشته باشند وصرف الحضور هم نباشد وحقیقتاً برای استفاده باشد، زیرا کسانی که در جلسات درس شرکت می کنند ولی جدیت در تحصیل ندارند ویا درس را حاضر می شوند که می دانند نمی فهمند، کارشان دو اشکال دارد: یکی استفاده نمودن از سهم امام علیه السلام بدون مجوز شرعی ، دیگری تلف کردن وقت خودشان .

ونیز می فرمود: مهمترین امتیاز روحانیت شیعه قوّت واستحکام زیربنای علمی آنان است وبا قوّت علمی توانسته انـد از اسلام ومذهب تشیع پاسداری نمایند.(۴۶)

بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الرَّحیْمِ

اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّهِ ابْنِ الْحَسَنْ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلی آبائِه فی هذِهِ السّاعَهِ وَفی کُلِّ السَّاعَه وَلِیّاً وَحافِظاً وقاعِداً وَناصِراً وَدَلیلاً وَعَیْناً حَتی تُسْکِنَهُ ارْضَکَ طَوْعاً.

وتُمَتِعَهُ فیها طَویلا.

بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحمین .

پی نوشتها

۱. مردان علم در میدان عمل ص ۸۰، ج ۶.

۲. شخصیت وزندگانی خواجه نصیر الدین نوشته سید کاظم روان بخش . ص ۱۴.

۳. زندگانی

۴. حکایتها و هدایتها گردآوری صاحبی .

۵. فقهای نامدار شیعه نوشته عقیقی بخشایشی . ص ۲۱۹.

۶. قصص العلماء. ص ۲۶۶.

۷. قصص العلماء. ص ۲۶۶.

۸. اعیان الشیعه ، ج ۹، ص ۲۵۷.

۹. سید عبدالرحیم که از مریدان شهید بود و منصب ، مستوفی الممالکی داشت وقتی شهادت شهید را شنید قلمدانش را برد در نزد سلطان به زمین انداخت و گفت مرا از خدمت معاف دارید. سلطان گفت چرا؟ عرض کرد شما ماءمور فرستادید که شیخ را زنده بیاورند و با او درباره مذهب مباحثه کنند ماءمورین تو رفته سر او را آورده اند شاید روزی هم بدنبال من فرستادی ماءمور سر مرا برای تو آورد پس در این دولت خدمت صلاح نیست شاه را این حرف خوش آمد دستور داد ماءمورها را که هفت نفر بودند کشتند. قصص العلماء ص ۲۶۲.

۱۰. روضات الجنات ، جلد سوّم ، ص ۳۵۷).

۱۱. مردان علم در میدان عمل ج ۲ / ۲۴۳

۱۲. بیدار گران اقالیم قبله ص ۲۰۴.

۱۳. تاریخ روابط اجتماعی ایران و عراق ص ۳۲۱.

۱۴. مجله نور علم ، دوره چهارم ، شماره پنجم ۴۱، ص ۶۳ ۶۴.

۱۵. فیلسوف ری ، ص ۸.

۱۶. داستانهایی از زندگانی امیرکبیر، حکیمی ، ص ۳۶.

۱۷. فوائد الرضویه ، ص ۸۸.

۱۸. ترجمه نجوم السماء، ص ۱۰۹.

۱۹. مجله نور علم ، دوره چهارم شماره چهارم .

۲۰. مجله نور علم یادنامه بیستمین سال درگذشت علامه شعرانی شماره ۵۰ ۵۱. ص ۹۳.

۲۱ خاتمه کتاب العشرات تاءلیف حاج شیخ محمد تقی بروجردی

۲۲. مردان علم ۴/۱۰۵

۲۳. مجله حوزه شماره ۲۴ ص ۱۵۰.

۲۴. بزرگان را مسر نوشته محمد سمامی حائری ص ۱۷۰ ۱۷۱.

۲۵. روزنامه جمهوری اسلامی ،

به مناسبت اولین سالروز رحلت آن بزرگوار.

۲۶. رمز پیروزی مردان بزرگ نوشته استاد جعفر سبحانی ص ۲۱.

۲۷. آدرس فوق ص ۱۹.

۲۸. روحانیت شیعه بقلم علی اسماعیلی پور ص ۴۹.

۲۹. تاریخ روابط ایران و عراق بنقل روحانیت شیعه ص ۵۰.

۳۰. روحانیت شیعه ص ۴۶.

۳۱. سلطنت علم و دولت فقر نوشته علی ابوالحسنی (منذر) دفتر اول ص ۴۸ ۴۵.

۳۲. سلطنت علم ۶۴۵

۳۳. وفیات الاعیان ج ۳ ص ۱۱.

۳۴. حاج ملا هادی سبزواری .

۳۵. زندگانی شیخ مرتضی انصاری .

۳۶. (مصاحبه با آیه الله اراکی در مجلّه (حوزه) شماره ۱۲).

۳۷. فوائد الرضویه . ص ۵۴۵.

۳۸. نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی کشمیری ص ۳۵.

۳۹. جزوه مصاحبه ، ص ۹.

۴۰. مجله نور علم دوره چهارم شماره هفتم و هشتم ۴۴ ۴۳.

۴۱. مجله نور علم دوره چهارم شماره هفتم و هشتم ۴۴ ۴۳.

۴۲. فضیلتهای فراموش شده ، ص ۱۶۰ ۱۶۴.

۴۳. از کتاب احلی من العسل .

۴۴ الشیعه والتشیع ، محمد جواد مغنیه ، ص ۲۴۴

۴۵ مردان علم : ج ۲، ص ۲۷۹

۴۶ یادواره آیت الله العظمی شیرازی ، تهیه شده دفتر علمیه امام امیرالمؤ منین ص ۲۷۷. مردان علم ج ۳ ص ۱۰۶.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹